

جایگاه و نقش قلب در اخلاق عرفانی

* فاطمه احمدی

** شهناز قهرمانی

چکیده

اهل معرفت گوهر اصلی وجود انسان را قلب می‌دانند. هر گاه حقیقت تجردی انسان به نام روح با نفس منطبعه در بدن ازدواج کند فرزندی به نام قلب متولد می‌شود. نزد عرفای مکتب ابن عربی قلب همان نفس ناطقه انسانی نزد حکماست که وجوه، مراتب و اقسام متعددی دارد که به واسطه حائز بودن چنین خصوصیتی انسان را به مقام خلیفه‌اللهی رسانده است. صاحب قلب تخلق به اخلاق الهی داشته، دارای صفت عدالت بوده و امر به ایفای حقوق در قبال همه خلایق به مقتضای استعدادشان است. یکی از مهم‌ترین مبانی اخلاق عرفانی، مبانی انسان‌شناختی آن است که مستقیماً به نتیجه‌گیری‌های اخلاقی می‌انجامد. در میان این مبانی جایگاه و نقش قلب اهمیتی ویژه دارد، بدین سان که نخستین سنگ بنا و رکن رکین آن به شمار می‌آید. نوشتار حاضر ضمن بیان ماهیت و حقیقت قلب در عرفان اسلامی، به بررسی تأثیر قلب در شئون دیگر انسان پرداخته، بازتاب آن را در آموزه‌های اخلاقی می‌کاود. همچنین خلیقاتی را که به برکت این دیدگاه حاصل خواهد شد تحلیل می‌کند و بدین سان از لطائف و دقایق تأثیر این مبنا در اخلاق عرفانی پرده برمی‌دارد.

کلیدواژه‌ها: قلب، اخلاق عرفانی، آموزه‌های اخلاقی، عرفان عملی.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد گرمسار.

** دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش اخلاق اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم.

مقدمه

برای گزینش بهتر گزاره‌های اخلاقی چه معیاری وجود دارد و بر اساس چه معنایی می‌توان به بالاترین سعادت اخلاقی رسید؟ آیا می‌توان اخلاق را با عرفان جمع کرد و در فضایی معنوی خلقیاتی عارفانه به دست آورد؟ آیا می‌توان اخلاقی عرفانی داشت که منظومه‌ای کامل از فضایل و مکارم بوده، با مقام والای آدمی، که خلیفه‌اللهی و عبد تام و مطلق بودن است، تناسب داشته باشد.

در جست‌وجو برای یافتن پاسخی مناسب با بررسی و تحلیل میراث گران‌سنگ عرفان اسلامی با مکتبی اخلاقی مواجه می‌شویم که با غایتی اعلی، ساختاری متین و مبانی مستحکم از بطن عرفان اسلامی نشئت گرفته؛ از آموزه‌های دینی سیراب گشته و بشارتی جدید و عظیم برای جویندگان بالاترین نظام اخلاقی است.

اخلاق عرفانی از کدام یک از مبانی انسان‌شناختی خویش بیشتر بهره جسته و تأثیر این مبنا تا چه اندازه است؟ راز این اهمیت در چیست؟ فرق گزاره‌های اخلاقی در رویکردی عرفانی با دیگر رویکردها چیست؟ اینها پرسش‌هایی است که در این جستار علمی بدان پرداخته می‌شود. طرح اخلاق عرفانی و تبیین مبانی آن از جمله موضوعاتی است که به صورت مستقل، کمتر بدان توجه شده، بررسی آن از زوایای گوناگون در عصر حاضر، که عرفان‌های غیردینی بازار کاذب یافته‌اند، یک ضرورت به شمار می‌آید.

۱. چیستی اخلاق عرفانی

یکی از رویکردهای اخلاق اسلامی، رویکرد سلوکی و عرفانی است. این رویکرد که از قرن سوم هجری آغاز شده و در طول قرون بعد به کمال رسیده است قسم دیگری از اخلاق را معرفی می‌کند که پویایی، عمق و لطافت خاصی دارد و چون کیمیایی خلق نفسانی را به خلق الاهی تبدیل کرده، ظلمت نفس را به واسطه نور قلب و صفات آن مرتفع می‌کند. در این مکتب اخلاقی، دغدغه اصلی، به دست آوردن فضایل اخلاقی و پاک شدن از رذایل و مهملکات است، اما با توجه به مبانی خاص هستی‌شناختی و انسان‌شناختی آن عمق و لایه‌های گوناگون فضایل و رذایل با نوع فضایل و رذایل در سایر رویکردهای اخلاقی متفاوت است.

نصیرالدین طوسی اخلاق عرفانی را اخلاق اولیا دانسته است؛ وی پس از اخلاق ناصری در مرتبه‌ای بالاتر، کتاب *اوصاف الاشراف* را نگاشته، برخی از گفتنی‌های این مکتب اخلاقی را تحریر کرده است.

با تحلیل و بررسی دقیقی که در *منازل السائرين* خواجه عبدالله انصاری بیان شده می‌توان به نوعی نظام اخلاقی تشکیکی رسید که با مظاهر و پشتیبانی مبانی عالی عرفان نظری، خصوصاً نوع نگرش و تحلیل آنها در خصوص حقیقت انسان، به خوبی اخلاق عرفانی به منصفه ظهور می‌رسد و با توجه به اهمیت موضوع اخلاق و لزوم پرداختن به تمام رویکردهای اخلاقی، معرفی این اخلاق وظیفه‌ای خطیر بر دوش پژوهش‌گران عصر ما می‌گذارد.

اخلاق عرفانی غایت، ساختار، مبانی و تحلیل‌های خاص عرفانی خود را دارد که از اخلاق فلسفی متمایز می‌شود و با تأمل در آن به خوبی روشن می‌شود که عمق و پویایی‌ای که اخلاق عرفانی در سایه مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی خاص خود دارد در اخلاق فلسفی دیده نمی‌شود. طبق گفته محمدحسین طباطبایی، اخلاقی است که در "سایه بینش و نگرش انسان به هستی و عشق و محبتی که سراسر وجود آدمی را فرا می‌گیرد تمام خلیقات او را طاهر و حسنه کرده و ریشه رذایل را در وجود انسان می‌خشکاند و در نهایت او را برای ملاقات خداوند تبارک و تعالی آماده می‌سازد." (طباطبایی، ۱۳۷۶: ۴۹۸-۵۰۷)

در اخلاق عرفانی غایت تقرب الاهی و صبغه توحیدی است و هدف تربیت انسان کامل است که با سیر درونی و صیوروت وجودی به بالاترین ساحت وجود بار یافته، به قرب الی‌الله و حق‌الیقین نائل گشته، به بالاترین مراتب توحید، که همانا یگانه فلاح انسانی است، دست می‌یابد.

اخلاق عرفانی از نظر مبانی معرفت‌شناختی، شهودگراست و معرفت‌شهودی و قلبی را کمال معرفت می‌شناسد. ادراک شهودی فوق ادراک عقلانی است و پس از وحی معصومانه روشی که می‌تواند به یقین مسائل جهان‌بینی را به عهده بگیرد روش شهود عارفانه دل است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۹۴) علوم تجربی و عقلی برای رسیدن به واقع از حس و عقل سود می‌برند، اما عرفان از روش کشف و شهود قلبی برای مواجهه با حقایق هستی بهره می‌جوید. (یزدان‌پناه، ۱۳۸۸: ۷۸)

از آنجایی که اهل معرفت برای مشاهدات و مکاشفات خود میزان و معیاری دارند که آن کشف تام محمدی (ص) است لذا دریافت‌هایشان صادق است.

ساختار اخلاق عرفانی، ساختار طولی و باطنی است. شاهد این مدعا ساختار خاصی است که در بیان مقامات سالکان در طی سلوک برای ایشان برشمرده‌اند. از آنجایی که منازل از بدایات شروع شده، به نهایت ختم می‌گردد و هر منزلی عام، خاص و

خاص‌الخاص دارد، معلوم می‌شود که منازل و مقامات به صورت طولی و باطنی است و اخلاق عرفانی نیز وامدار این مقامات و منازل است که شرح آن خواهد آمد. اخلاق عرفانی با مبانی هستی‌شناختی خاص خود و با بهره‌جستن از آن و تحلیل‌های عرفانی، نظام اخلاقی عمیقی را به وجود آورده است که پاسخ‌گوی ظرافت‌های وجود انسانی است. در این مکتب وحدت شخصیه وجود و توحید ذاتی و لوازم آن بسیاری از مباحث اخلاقی را متحول کرده، بحث از اسمای حسناى خداوند و توحید صفاتی دعوت به تخلق به اخلاق الاهی می‌نماید که ثمره آن کمال انسان و مقام خلیفه‌اللہی اوست.

به لحاظ مبانی انسان‌شناختی، این مکتب اخلاقی نگرش ویژه‌ای به انسان داشته، تحلیل و تجلیل خاصی از مقام آدمی ارائه می‌کند. یکی از این مبانی وجود لایه‌های تو در توی آدمی است که طبع، نفس، قلب، روح، سر، خفی و اخفی است. اگر انسان بخواهد به بالاترین درجه سعادت و کمال نائل آید می‌بایست این مراتب طولی را به فعلیت رسانده، کمال هر مرتبه را دارا شود. در این دیدگاه اخلاقی، ریاضت نقش مهمی ایفا می‌کند و برای رسیدن به کمال، سیر باطنی و ریاضت درونی لازم است تا با رفع قیودی که مانع سعادت انسان است به سرعت به سرمنزل مقصود برسد. از این امر می‌توان نتیجه گرفت که هویت اخلاق عرفانی هویتی ریاضتی و سلوکی است که در سایه رفع قیود عشق جبلی کامن در وجود انسان ظاهر می‌شود و فضیلت؛ اخلاقی را با خود به ارمغان می‌آورد.

یکی از مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی این مکتب اخلاقی اهمیت ویژه و جایگاه قلب است. حقیقت انسان و گوهر تابناک وجودی او قلب است که کانون همه خیرات و برکات است، حقیقتی که عرش خداوند رحمان است و همه افکار و اعمال انسان از آن متأثر بوده، سعادت آدمی با توجه به آن رقم می‌خورد. در ادامه حقیقت قلب، و مراتب و کارکردهای آن را با توجه به تأثیر خاص آن بر آموزه‌ها و گزاره‌های اخلاقی بررسی می‌کنیم.

۲. قلب از دیدگاه اهل معرفت

بیشتر عرفای مکتب ابن عربی، مانند محقق قیصری و جناب قاسانی، حقیقت انسان را قلب می‌دانند و آنچه را که حکما به نفس ناطقه تعبیر می‌کنند اهل معرفت آن را قلب می‌نامند. قیصری در بیان عوالم کلیه و حضرات خمس الاهیة، ناطقه را قلب انسان معرفی می‌کند: "و ان النفس الکلیه قب العالم الکبیر، کمان ان الناطقه قلب الانسان". (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۱۴)

انسان حقیقتی تجردی دارد که روح نامیده می‌شود. روح انسان روح الاهی است که طبق کریمه "نفخت فیه من روحی" (ص: ۷۲) به آدم دمیده شده، به جهت آن انسان مسجود ملائک قرار می‌گیرد. هر گاه روح الاهی با نفس منطبعه که در بدن انسان است ازدواج کند فرزندی به نام قلب متولد می‌شود. هر موجودی حیات خاصی دارد. از دیدگاه اهل معرفت، حیات خاص انسان صاحب قلب شدن است.

قلب همان نفس ناطقه انسانی است که نخستین مولود روح و نفس است. روح انسان از عالم مجردات است و نفس که در بدن است، بدنش مادی است. لذا نزدیک عالم مادیات است و هر گاه روح با نفس ترکیب شود فرزندی متولد می‌گردد که قلب نام دارد. (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۱۶)

قلب را خداوند در انسان‌ها بالقوه نهاده است و شکوفایی آن در صورتی است که آدمی معتدل شده، روح خداوند در آن دمیده شود که در این صورت انسان صاحب قلب می‌گردد. انسان مسوی، که نفس تسویه شده‌ای دارد به منزله قابل است و روح الاهی به منزله فاعل، که بعد از دمیده شدن روح الاهی به نفس تسویه شده، قلب متولد می‌گردد و با این تولد آدمی به مقام مسجود بودن ملائک نائل می‌شود. "فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین". (حجر: ۲۹) در صورت دارا شدن قلب، آدمی به کمال خاص خود دست یافته، در مراتب کمال سیر می‌کند و لایه‌های درونی وجود او، که همان بطون قلب است، به فعلیت رسیده، کارکردهای معرفتی قلب، که ظهور تجلیات و واردات الاهی است، آغاز می‌شود. شرح این مطلب در کارکردهای قلب خواهد آمد. انسان صاحب قلب قابل تامی است که زمینه لازم را برای فاعلیت تام خداوند تعالی دارد و بدین جهت است که تعلیم اسما بر او می‌گردد و خلیفه حضرت حق می‌شود. حقیقت چنین انسانی همان قلب اوست، و به بیانی واضح‌تر او خود قلب شده است.

دارا شدن قلب انسان را به مقام خلیفه‌اللهی می‌رساند. زیرا نفس ناطقه و قلب همان است که اسمای الاهی شده به او تعلیم شده است؛ از "لم یکن شیئا مذکورا" سیر خود را شروع کرده، تا "دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی" پیش می‌رود. تا آنجا که ظهورات بی‌نهایت خداوند را مظهر می‌گردد. روح مظهر احدیت خداوند است و در قلب که مظهر واحدیت و صورت مرتبه الاهی است ظاهر شده، با این تجلی مفصل می‌گردد. در حقیقت این قلب صورت مرتبه الاهی است، چنان که روح مرتبه صورت احدیت است و لذا گنجایی همه چیز را دارد حتی الحق. (خوارزمی، ۱۳۶۸: ۵۸۹)

اهل معرفت قلب را قلب گویند از آن جهت که بین عالم عقل محض و عالم نفس منطبعه در تقلب است و به سوی هر عالمی از عوالم خسته کلیه وجهی دارد. به عبارت دیگر، این قلب است که بین دو قسم عالم اعیان ثابت و عالم ملک، عالم ارواح جبروتیه و ملکوتیه و عالم انسانی، که جمع جمیع عوالم است، در تقلب است. در بیان این مطلب قیصری می‌گوید: "انما تسمى ب"القلب" لتقلبها بين العالم العقلي المحض و عالم النفس المنطبعه، و لتقلبها في وجوهه الخمسه التي لها الى العوالم الكلبيه الخمسه". (قیصری، ۱۳۸۲: ۱۱۴)

از نظر اهل معرفت، در نشئه انسانی، قلب امام و پیشوای نشئات دیگر است و این برتری به جهت اختصاصی است که خداوند تعالی به قلب ارزانی داشته است. جایگاه این قلب به قدری بالاست که اقامت با خدای متعال جز با او حاصل نمی‌شود. قلب محل غیب انسان است و از آن افعال در عالم شهادت ظاهر می‌شود و به بیانی کامل‌تر قلب برزخ میان ظاهر و باطن است که انسان را بر سبیل عدالت رهنمون شده، از آن قوای روحانیه و جسمانیه منشعب گردیده، فیض بر هر یک از قوا جاری و ساری می‌گردد. "هو برزخ بين الظاهر و الباطن، و منه تشعب القوی الروحانیه و الجسمانیه و منه الفيض علی کل منها". (همان) حقیقت قلب مظهر ظهور فیض از حضرت رحمان به جمیع قوای انسانیه است. به عبارت دیگر، این قلب است که فیض را به عقل، نفس، شعب و فروع آن می‌رساند. شرح این مطلب در تأثیر قلب بر دیگر شئون خواهد آمد.

ابن عربی در *فصوص الحکم* حکمت قلبیه را به حضرت شعیب نسبت داده است. چراکه وی را اولاد و نتایج بسیار بود و تخلق به اخلاق الاهیة داشته، امر به ایفای حقوق در مکیال و میزان به قسطاس مستقیم و به مقتضای استعداد هر یک از خلائق بود. این اختصاص، خود، معرف قلب و خصوصیات آن است. زیرا از این نسبت ابن عربی به خوبی برمی‌آید که قلب را صفت ایجاد عدالت است، کما اینکه قلب صنوبری نیز خون و غذا را به تعادل و بنا به استعداد قوا به آنها می‌رساند.

در بیان اختصاص حکمت قلبیه بر کلمه شعیبیه در *فصوص خوارزمی* آمده: "چون شعیب مأخوذ از شعب است و قلب بر حسب عوالم و عقاید و قوای روحانیه و جسمانیه کثیرالشعب است، مناسبت اقتضای آن کرد که حکمت قلبیه تخصیص کرده شود به کلمه شعیبیه، اختصاص از برای تبیین شعب اعتقادات مختلفه" (خوارزمی، ۱۳۶۸: ۴۳۹) و به جهت مقام و مرتبه شعیب (ع) است که موسی (ع) سال‌ها نزد او اقامت کرد و علم صحبت، مقام جمع و فرق، خلوت و سیاست را از او آموخت. زیرا آن علوم از شعب و

فروع مقام قلب است. سبب خلقت عالم عدل است و این قلب است که عدالت را برقرار کرده، عالم را به سبب ایجاد و علت غایی اش می‌رساند.

۳. مراتب و وجوه قلب

از دیدگاه اهل معرفت قلب حقیقت واحدی است که مراتب، وجوه و اقسامی دارد. عارفان به حقیقت و جوهر وجودی انسان که تعبیر به نفس ناطقه می‌گردد، اطلاق قلب می‌کنند و برای این حقیقت واحد، به لحاظ سیر و ترقی، انواع و وجوهی را برمی‌شمارند.

ایشان مراتب قلب را پنج مرتبه معرفی می‌کنند. قلب نفسی و قلب حقیقی که از مشیمه جمعیت نفس متولد می‌شود؛ و قلبی که از مشیمه روح متولد می‌شود که قلب قابل تجلی وجود باطنی است و قلبی که مسخر بین دو حضرت وجوب و امکان است و قلب احدی جمععی. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸: ۶۷۲) با توجه به مراتب قلب می‌توان لطائف سبعة آدمی را به خوبی شرح کرد که این امر خود مجالی جداگانه می‌طلبید. وجوه قلب را نیز سالکان اهل شهود به عدد حضرات خمس دانسته‌اند. (فناری، ۱۳۶۳: ۲۹) نخستین وجه قلب انسانی، وجه محاذی و مقابل غیب وجود است که از آن تعبیر به وجه خاص کرده‌اند. صاحب این وجه و متحقق به این مرتبه، حواس و مشاعرش الاهی بوده و آنچه از او صادر می‌شود جمیل و نیکوست. وسایط بین حق و خلق، حتی اسماء و صفات در قلب، به این اعتبار حکمی ندارد و علم به این وجه فقط برای واصلان و کاملان حاصل است. افعال صادر از صاحب این مقام و آثار مرتبط به حواس و مشاعر او بر اساسی الاهی مبتنی است. آنچه از او صادر می‌شود جمیل و نیکوست و افعال صاحب این مقام فوق مراتب جزاست. اینان عباد مخلصی هستند که به شهود حق نائل شده، کتابی که صحیفه اعمال آنها باشد به آنها نسبت داده نمی‌شود. "و ما تجزون الا ما کنتم تعلمون * الا عباد الله مخلصین" (صافات: ۳۹ و ۴۰)

یکی از علامات این مقام آن است که حق تعالی سمع و بصر صاحب این مقام است و صاحب آن به مقام قرب نوافل نائل شده است.

دومین وجه از وجوه قلب وجهی است که محاذات با عالم ارواح می‌شود و صاحبش به حسب مناسبت و جلای خود، خواهی پسندیده از آن گرفته و بهره‌مند می‌شود. به وجه سوم، قلب مقابل عالم عقول قرار گرفته است. از این وجه حقایق موجود در عقول مجرده منتقش در قلب صاحب این مقام می‌گردد. هرچه طهارت این وجه کامل‌تر باشد ارتباط آن با عالم عقول کامل‌تر خواهد بود. شدت اتصال و اتحاد این وجه با عالم ارواح، تابع صفای قلب عارف است، مقام تام آن مقامی است که قوای طبیعی مقهور قوای

روحانی می‌شود و نور وجوه قلب، نار طبیعت را خاموش می‌کند و تکدر و خلط و امتزاجی که از طبیعت در روح موجود است، به کلی محو می‌شود و نفس متصف به مقام استقامت کامل می‌گردد.

چهارمین وجه قلب موازی عالم مثال و وجه دیگری موازی عالم طبیعت است. شارع مقدس احکامی برای این مقام از قلب بیان کرده است، از جمله آنکه انسان در این مقام حواس و قوای خود را در آنچه مصلحت اوست به کار گیرد و رعایت اهم و مهم را کرده و از آنچه برای او ضروری نیست نفس خویش را باز دارد و از آنچه سزاوار او نیست دوری کند. همان‌طوری که قلب جهت اتصالی به حق، عالم ارواح، عالم اعلی و عالم حس دارد اتصالی نیز به اعتبار قوه خیال به عالم مثال دارد که وجه پنجم قلب را تشکیل می‌دهد. قلب در این مرتبه نیز احکام و آثار خاصی دارد. (آشتیانی، ۱۳۸۰: ۸۰۸-۸۱۰)

جامی برای قلب وجه جامعی قائل است که به احدیت جمع اختصاص داشته، بین اولیت و آخریت و بطون و ظهور جمع کرده است. "و وجه جامع یختص باحدیه الجمع و هی اللتی تلیها مرتبه الهویه المعنویه بالاولیه و الاخریه و البطون و الظهور و الجمع بین هذه النعوت الاربعه". (جامی، ۱۳۷۰: ۲۰۰)

راز مظهریت کامل انسان برای حضرت حق را می‌توان به جهت حائز بودن مقام قلب و وجوه مختلف آن دانست؛ قلبی که به تمامه وجه است و صیقلی شده تا ظهورات حضرت حق را به تمامه پذیرا باشد.

اهل معرفت قلب را به لحاظ وابستگی‌ها و دل‌بستگی‌هایش به اقسامی منقسم کرده‌اند. قلب پاک و والایی که جز به محبت و معرفت خداوند به چیزی تعلق ندارد، و قلبی مقابل آن که از لذت معرفت و محبت خداوند بی‌بهره است. قلبی که اغلب احوالش انس با خداوند است اما در بعض احوال به اوصاف بشری رجوع می‌کند؛ و قلبی که اغلب احوالش لذت و انس با صفات بشری است اما گاهی لذت معرفت و محبت هم در بعض احوال برایش قابل تجربه است. (غزالی، بی‌تا: ۱۰۲) این اقسام قلب را می‌توان مراحل رشد و کمال آن دانست که در آغاز اوصاف بشری بر آن غلبه کرده و در ادامه سیر و کسب کمال وجودی، انس با خداوند بر آن غالب می‌شود، تا آنجا که محبوبی جز او نداشته و روح و راحتش خداست. قلب را در ثبات بر خیر و شر و تردد بین آن به اقسام دیگری نیز تقسیم کرده‌اند؛ قلبی که با ریاضت و تقوی آباد شده و قلبی که با فجور و زشتی ویران شده و بین این دو، مراتب بسیار دیگر است. هر کدام از این

قلب‌ها آثار و احکام خاص خود را داشته، سعادت و شقاوت انسان با آن سنجیده می‌شود.

۴. کارکردهای قلب

از دیدگاه اهل معرفت تفسیر از عمل، تفسیر گسترده‌ای است که شامل اعمال جوانحی و جوارحی می‌شود. در این میان اعمال جوانحی و قلبی در حیات خاص انسان اهمیت بیشتری دارد و به جهت ارتباطش با ساحت قلب از آن به معاملات قلبی تعبیر می‌شود.

عارفان برای قلب، بر اساس آنچه در نظام تکوین رقم خورده و بر طبق آن قلب جایگاه عظیم و رفیعی یافته است، خواص و آثار بسیاری را برمی‌شمارند. آنها معرفت را همراه با حضور معروف می‌دانند که فوق حدود علم است و مقتضی اعمال و معاملات قلبی است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های قلب، حیات خاص آن و کارکردهای گوناگون آن است. در اندیشه عارفان، قلب آدمی حیات ویژه‌ای دارد که طبق آن ادراکات، احساسات و افعال گوناگونی بر آن حمل می‌شود. این کارکردها را می‌توان به سه قسم تقسیم کرد. با توجه به اینکه تأثیرپذیری آموزه‌های اخلاقی در اخلاق عرفانی، از اعمال قلبی بسیار جدی و عمیق است تجزیه و تحلیل کارکردهای قلب ضروری است.

الف. کارکرد معرفتی

بالاترین خاصیت قلب، ادراک شهودی آن است که در سایه آن به حقایق هستی راه یافته و حائز بالاترین دریافت‌ها شده است. حصول معرفت قلبی در گرو آن است که صفحه دل از تعلقات کونی و عشقات وهمی پاک و با تمام حضور بدون پراکندگی و تشتت متوجه حق تعالی شود و با غیب الاهی و حضرت قدس مناسبت و ارتباط برقرار سازد تا از سرچشمه وجود و معدن تجلیات اسمائی و ذاتی به قدر وسعت خویش بهره‌مند گردد.

تجلیات قلب مراتبی دارد. مرتبه اعلای آن تجلی ذاتی، مرتبه بعد تجلی صفاتی، و آخرین مرتبه تجلی فعلی است. قلبی که بر آن تجلی نشود قلب بی‌بهره از خداوند و دورافتاده از بساط قرب الاهی است.

تجلی ذاتی بر قلب، مشروط به طهارت قلب از همه علایق است حتی از توجه به حق به اعتقاد مخصوص یا به اسم مخصوص که این تجلی موجب قرب فرایض و سپس جمع بین دو قرب فرایض و نوافل می‌گردد: "ثم التجلی الذاتی بطهارة القلب المتجلی له عن التوجه الی الحق باعتقاد خاص او باسم مخصوص". (فناری، ۱۳۷۸: ۵۲)

کارکردهای معرفتی قلب در ارتباط وثیق با بحث کشف و انواع آن و بحث خواطر قلبی است. کشف بر حسب لغت رفع حجاب است و اصطلاحاً اطلاع بر ماورای حجاب از معانی غیبیه و امور حقیقیه وجوداً به مقام حق‌الیقین و شهوداً به مقام علم‌الیقین اطلاق می‌شود.

کشف بر دو گونه است: کشف صوری و کشف معنوی. کشف صوری آن است که از طریق حواس در عالم مثال حاصل آید که یا بر طریق مشاهده است، مانند دیدن روح‌های روحانی یا شنیدن و جز آن. این کشف از تجلیات اسم سمیع و بصیر است که از شئون اسم علیم است. کشف معنوی، مجرد از صورت حقایق است و مکشوف اصل جوهر ذات معناست نه صورت ظاهر در عالم مثال مطلق یا مقید. این کشف از تجلیات اسم شریف علیم و حکیم است. (قیصری، ۱۳۷۵: ۱۳۲)

منبع این مکاشفات قلب فرد عینی انسانی است که چشم و گوش دارد. در واقع چشم حقیقی انسان که بعد از موت هم موجود است همان چشم قلب است که اگر کور شود به درجات و کمالات اصلی و ذاتی انسان ضرر می‌رسد. اهل معرفت کسی را که قدرت کشف ندارد دارای علم صحیح نمی‌دانند: "ان العلم الصحيح لا يعطيه الفكر ولا ما قررته العقلاء من حيث افكارهم وان العلم الصحيح انما هو ما يقذفه الله في قلب العالم و هو نور الاهي يختص به من يشاء من عباده من ملك و رسول و نبي و مؤمن و من لا كشف له لا علم له". (ابن عربی، بی تا: ۲۱۸)

در تعریف خاطر و بیان انواع آن قشیری چنین می‌گوید: "خواطر خطابی بود که بر ضمائر درآید که از فرشته بود و بود که از دیو بود که حدیث نفس بود و بود که از قبل حق سبحانه بود. چون از قبل فرشته بود الهام بود و چون از دیو بود وسواس بود و چون از قبل نفس بود آن را هواجس گویند و چون از قبل حق بود آن را خاطر حق گویند. (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۲۸)

در تمییز بین خواطر نیز معیارهایی وجود دارد که اهل معرفت به آن اهتمام دارند. خواطر ملکی موافقت با علم شریعت داشته، دعوت به خیر و صلاح می‌کند، در حالی که خواطر شیطانی خلاف شریعت مقدس بوده، انسان را به باطل، معصیت و نافرمانی خداوند می‌کشاند و در خواطر نفسانی متابعت هوا و شهوت و آنچه از خصایص نفس است در وجود آدمی به ظهور می‌رسد.

در شناخت القائنات و خواطر شیطانی، دقت بیشتری لازم است، چراکه در مواردی که خاطری در جهت انجام طاعت است، رهنزی شیطان و خاطر شیطان بودن راه دارد و

آنچه بدان می‌توان خاطره‌های شیطانی را شناخت توجه به این نکته است که بی‌ثباتی بر یک امر و به سرعت از خاطری به سببی به خاطری دیگر انتقال پیدا کردن نشان از رد پای شیطان است. به امر مهم مشغول شدن و از امر اهم غافل گشتن نیز خود از دیگر وسوسه‌های شیطان است.

ب. کارکرد احساسی قلب

نفس ناطقه انسانی حقیقتی است زنده با همه احساسات پاک توحیدی که عنوان قلب بر آن نهاده می‌شود. بسیاری از منازلی که سالک پس از عبور از ظاهر به باطن پشت سر می‌گذارد به گونه‌ای است که احساسات گوناگونی را در قلب به وجود می‌آورد. منازلی چون حزن، خوف، اشفاق، خشوع، زهد، تبتل، و جز آن سراسر آکنده از احساس است، به گونه‌ای که می‌توان قلب را کانون احساسات و عواطف دانست که با پذیرش احوالی که در طی سلوک برایش پیش می‌آید، احساساتی در آن برانگیخته شده، عواطف پاک توحیدی را باعث می‌شود. محبت، غیرت، شوق، قلق و عطش و جز آن احوالی است که احساسات شدید و سوزانی را در قلب ایجاد کرده، زمینه را برای ادامه سلوک مهیا می‌سازد.

محبت از منازل است که احساس و عاطفه در آن موج می‌زند، احساسی پاک و والا که محب را به درگاه محبوب می‌رساند و وسوسه‌ها را از دل او پاک کرده، خدمت را برایش دوست‌داشتنی می‌کند و باعث ایثار حق بر غیر او شده، زبان را حریص به ذکر او می‌کند. قلب است که با یقین مشاهده، نه یقین علمی به سکون و آرامش، که احساسی بس عمیق و ژرف است، نایل می‌گردد. غیرت نیز احساسی است قلبی که آدمی را از اینکه به غیرمحبوبش توجه کرده باز می‌دارد. عطش نیز یکی دیگر از احساسات قلبی است که نصیرالدین طوسی آن را چنین توصیف می‌کند: عطش احساس پاک قلبی است که کنایه از غلبه حرص و ولع و شیفتگی به چیزی است که انسان در آرزوی آن است. (کاشانی، ۱۳۸۱: ۴۱۲)

یکی دیگر از کارکردهای احساسی قلب را در سرور می‌یابیم. سرور از جمله منازل ولایات است و احساسی است شادمانه و ابتهاجی فراگیر که ظاهر و باطن آدمی را فرا می‌گیرد؛ نوعی شادی که از هر حزن و اندوهی خالص است و مخصوص قلب‌های بندگان خاص خداوند است. کارکردهای احساسی قلب به قدری لطیف و وسیع است که در طول بیشتر منازلی که سالک طی می‌کند تا به مقصود برسد صریحاً یا تلویحاً می‌توان مشاهده کرد.

ج. کارکرد عملی قلب

قصد و نیت و عزم از مهم‌ترین اعمال قلبی است که آثار بسیاری بر آن مترتب است. لذا اهل معرفت بر پاک کردن نیت و قصد در تمام حرکات و سکانات تأکید بسیار دارند. توجه دل‌ها به خداوند و ذکر نیز از اعمال قلبی به شمار می‌رود که دل را در توجه به خداوند مستغرق می‌کند و قرب آدمی را به خداوند افزون می‌سازد.

عزالت نیز عمل قلب است که در عزالت قلبی، قلب از تعلق به هر چه بین آدمی و خداوند متعال حائل گردد عزالت و دوری می‌گزیند تا جز یک همت و هدف، که عبارت است از تعلقش به خداوند تبارک و تعالی، برایش باقی نماند.

یقظه، و انابه را نیز می‌توان از جمله اعمال قلبی برشمرد. (غزالی، بی‌تا: ۱۱)

با اعمال قلبی نیک و خالص، قلب آباد شده، این امر موجب حصول مکارم اخلاق و فضایل والای انسانی می‌گردد. عمل قلبی، که موجب قرب آدمی به حق تعالی می‌شود، غایت قصوایش آباد ساختن قلب با اخلاق محموده و عقاید حق است. از این جهت هر که عقایدش باطل و اخلاقش مذموم باشد به آبادی قلب نائل نمی‌گردد و عمل قلبی صحیح نخواهد داشت. (همان: ۲۲۳)

۵. بررسی تأثیر و تأثر قلب و دیگر قوای ظاهری و باطنی

از دیدگاه اهل معرفت قلب حالات و ملکات گوناگونی داشته، تأثیر و تأثر و فعل و انفعال‌های بسیاری با دیگر ساحت‌های وجودی انسان دارد. قلب، اصل و فصل وجود انسان و دیگر قوای ظاهری و باطنی شئون آن به شمار می‌آید. لذا حکم او بر دیگر اعضا و جوارح و قوای ظاهری و باطنی آدم جاری است. اگر قلب آباد و نورانی و طاهر باشد، دیگر شئون نیز طاهر و نورانی است و اگر قلب خراب و ظلمانی باشد آن قوا نیز خراب و ظلمانی می‌گردند. این خصوصیتی است که اختصاص به قلب دارد. قلب محل روییدن خواطر است و حکم آن بر جوارح و اعضا ظاهر می‌گردد و به عبارت دیگر: "قلب قبله جمیع اعضای ظاهری و باطنی و قوای صوری و معنوی است". (املی، ۱۳۶۸: ۳۹۰)

وقتی صفات حمیده در قلب متمکن می‌گردد نفس را نورانی کرده، انعکاس نور آن در اعضا و جوارح ظاهر می‌گردد. "نور وقتی در قلب جایگزین گردد صدر وسعت یافته و به گونه‌ای هدایت می‌شود که عصیان او، عصیان خداوند تبارک و تعالی است". (مکی، ۱۴۱۷: ۲۸۸) صلاح و فساد اعمال به صلاح و فساد نیتی است که در قلب است و طهارت قلب موجب تزکیه اعمال می‌شود.

در شرح فصوص الحکم در تعریف اهل ذوق، تأثیر قلب بر دیگر شئون به خوبی ظاهر است. اهل ذوق آن طایفه‌اند که حکم تجلیات از مقام روح و قلب نازل می‌شود به مقام نفس و قوای ایشان، گویا آن را به حس ادراک می‌کنند و به ذوق می‌یابند، بلکه آثار آن لایح می‌شود در وجودشان. (خوارزمی، ۱۳۶۸: ۱۶۷)

از دیدگاه اهل معرفت، رابطه قلب و قوا رابطه‌ای دوسویه است. اعمال ظاهری در باطن، یعنی قلب، اثر گذاشته، آن را محمود و پسندیده می‌کند و آن نیز تأثیر متقابل در ظاهر و اعمال ظاهری دارد. اعمال صالح در نفس و قلب اثر گذاشته، عمل به آنچه آدمی می‌داند در قلب چنان تأثیر می‌گذارد که آن علمی را که نمی‌داند برایش به دنبال خواهد داشت.

یکی از اعمال ظاهری سهر و شب‌زنده‌داری است که به چشم قلب نیز سرایت کرده، دیده بصیرت آدمی را مصفا می‌کند، به گونه‌ای که قلب خیرات بسیاری را دریافت کرده، حقایق بسیاری را مشاهده خواهد کرد. برای روشن شدن این مطلب می‌توان برای قلب تشبیهاتی چون آینه بودن، که صور در آن نمایان می‌شود، و حوض آبی که مصب انهار گوناگون است آورد که آثار مختلف، چه از ناحیه حواس ظاهر و چه حواس باطن در قلب تأثیرگذار است. احوال مختلف ناشی از قوای حیوانی و بهیمی و سبعی، و یا احوالات روحانی و ملکی و ربانی که بر قلب عارض می‌گردد قلب را متأثر کرده، آن را دائماً در تقلب و دگرگونی قرار می‌دهد. گرسنگی و جوع که از اوصاف بدن است موجب رقت قلب، که خود کلید خیرات است، شده و آدمی را از قساوت که مفتاح هر شری است باز می‌دارد. قلب از شنیدن منکرات و دیدن معاصی متأثر می‌شود و ارتکاب محارم و مشتههات موجب قساوت قلب می‌گردد.

۶. نقش قلب بر آموزه‌های اخلاقی در اخلاق عرفانی

مبانی انسان‌شناختی هر مکتب اخلاقی با آموزه‌ها و گزاره‌های اخلاقی آن مکتب ارتباطی مستقیم دارد و نوع نگرش به انسان موجب گزینش اخلاق و ارزش‌های اخلاق خاصی می‌گردد و نوع پرورش انسان‌ها را به عنوان موجوداتی اخلاقی گوناگون می‌کند. مبانی انسان‌شناختی چون اصول است و اخلاق نتیجه آن، و اعمال نتیجه اخلاق، و روشن است که در پرتو اصولی صادق و متقن، به نتایج اخلاقی والا و فضایل اخلاقی شایسته دست خواهیم یافت.

در این جستار برآنیم تا تأثیری را که اندیشه عرفانی قلب بر آموزه‌های اخلاقی و ارتقای آنها داشته و نیز نحوه استفاده از این مبنا را در تحلیل و پدید آمدن فضایل و

رذایل اخلاقی بررسی کنیم تا با وضوح بیشتری اهمیت قلب، که مهم‌ترین مبنای انسان‌شناختی در اخلاق عرفانی است، آشکار شود.

با توجه به کارکردهای گوناگون قلب، در سه مقوله معرفت، احساس و عمل می‌توان این تأثیرات را تقسیم و تحلیل کرد. در بستر هر یک از کارکردهای قلب شاهد حضور خلق‌هایی متناسب با آن بستر هستیم. هرچند در برخی موارد ممکن است دو عملکرد موجب بروز خلق‌هایی همسان شود که شرح آن خواهد آمد. اهل معرفت برای بسیاری از رذایل اخلاقی، که به جنبه نفسانیت انسان رجوع می‌کند، تحلیل دقیقی دارند. آنها معتقدند با توجه به کارکردهای معرفتی قلب می‌توان گفت یکی از عواملی که آدمی را به انحطاط اخلاقی سوق می‌دهد پیروی از هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی است. از دیدگاه اهل معرفت، قلب صحنه ورود خواطر گوناگون است. خواطری که به باطل و معصیت دعوت می‌کند و آدمی را به مخالفت با حق تعالی می‌خواند خواطری شیطانی است که به آن وسواس می‌گویند. دسته‌ای دیگر از خواطر که به متابعت هوای نفس و شهوت می‌خواند و در آن از برای نفس بهره و نصیب است خواطر نفسانی است. (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۲۸)

بسیاری از رذایل اخلاقی ریشه در این خواطر دارد؛ چراکه وقتی قلب از القائات شیطانی و هواجس نفسانی پر شد وجود آدمی از حیات و نورانیت خاص خود بازمانده و به ویرانی و انحطاط کشیده می‌شود. این انحطاط او را به رفتاری شیطانی و اخلاقی حیوانی سوق می‌دهد و گوش را از شنیدن کلام حق کر کرده، ادراک و شعور مناسب آدمی را از آن سلب می‌کند. واضح است آن که منشأ این رذایل را بشناسد و از ورود خواطر شیطانی و نفسانی به قلب جلوگیری کند، یا در صورت ورود اهتمام به اخراج آنها داشته باشد از مهلکات اخلاقی بسیاری که با آن مرتبط است نجات می‌یابد.

یأس از رحمت خداوند از القائات شیطانی است که در صورت شناسایی آن، آدمی به ضد آن، که صفت رجا و امیدواری است، متمسک می‌گردد. صفاتی چون غضب، عداوت، انتقام‌جویی و عجب در تمام شکل‌های خود، همه از آفات رهزنی و وسوسه‌های شیطانی در صفحه قلب آدمی است. مراقبت از حریم دل موجب طهارت و پاکی انسان از این رذایل می‌شود. این مسئله سبب می‌شود انسان در درون خود، به جهت نجات و سعادت خویش به خداوند استعاذه داشته، از این مهلکات خود را دور کند.

قلب محل ورود خواطر ربانی و ملکی نیز هست. وقتی قلب از این خواطر، که امدادهای غیبی برای آن محسوب می‌شود، پر شد، حیات وسیع‌تری یافته، نورانیت آن

شدیدتر می‌شود و زمینه را برای بروز و ظهور خوبی‌ها فراهم می‌سازد. چنین قلبی منشأ ظهور مکارم اخلاقی و برانگیزاننده اعمال نیکو و اموری است که در آن رشد و صلاح است.

با نگاهی دقیق‌تر، به خوبی روشن می‌شود که بسیاری از فضایل اخلاقی به معرفت خیز بودن قلب وابسته است. وقتی قلب به حقیقت و معرفت رسید جز به خداوند توجه نکرده، و جز به او امید نمی‌بندد، تنها بر او توکل می‌کند، او را می‌پرستد و در سراسر حیات تنها از او یاری می‌طلبد. این خود ریشه بسیاری از مکارم اخلاقی است که آدمی به آن آراسته می‌شود و راز خلق عظیم و کریم پیامبر اکرم (ص) نیز به این امر بازگشت می‌کند. خداوند خطاب به پیامبر می‌گوید: "أَنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقِ عَظِيمٍ" (قلم: ۴) و خلق عظیم حضرت بدان جهت است که حضرت انسان کاملی است که قلب عظیم دارد. قلب وسیعی که حرم خدا و بیت اوست. قلب او حرمی است که از ورود شیطان و وساوس آنها مصون است و حب دنیا و زائل‌شدنی‌ها به آن راه ندارد. لذا از تمام رذایل اخلاقی پاک و طاهر است. قلب محل معرفت است و معرفت دیباچه خوبی‌های پسندیده و فضایل اخلاقی است. همین امر بستر لازم را برای به دست آوردن گزاره‌های اخلاقی مورد نیاز انسان فراهم می‌کند؛ گزاره‌های اخلاقی‌ای که با مقام والای آدمی مناسب بوده، در موارد بسیاری از زندگی فردی و اجتماعی کارآیی دارند. رویکردهای اخلاقی دیگر نیز ممکن است آموزه‌های اخلاقی‌ای وجود داشته باشد که نشان از ضرورت دوری از شیطان و وساوس آن دارد، اما اهمیت و ظرافتی که اخلاق عرفانی نسبت به قلب و صادرات و واردات آن دارد، امری است که در دیگر رویکردهای اخلاقی با این عمق و دقت دیده نمی‌شود. در نتیجه طهارت وجود انسان از رذایل اخلاقی و آراستن آن به فضایل اخلاقی در بالاترین سطح و بیشترین عمق را در مکتب اخلاق عرفانی می‌توان دید.

غایت قصوای اخلاق، طهارت و پاکی انسان از اخلاق ذمیمه و ملکات رذیله و آراسته شدن به خلق کریم و فضایل اخلاقی است و این مقصد با طهارت قلب و تأییدن نور حق در آن میسور خواهد بود، چراکه نورانیت و طهارت قلب موجب طهارت نفس و دیگر قوای انسان شده، کل وجود انسان را منور و طاهر می‌کند.

در رابطه بین قلب و اخلاق این نکته مهم است که با توجه به انواع تجلیاتی که برای قلب پیش می‌آید صفات اخلاقی نیز متفاوت شده، در هر تجلی خلقیات مناسب با آن شکل می‌گیرد؛ برای قلبی که مظهر جمال الهی‌اند و تجلیات رحمت بر آنها ظاهر

گشته، امید بر خوف غلبه دارد و قلبی که تجلیات جلالی و عظمت خداوند برایشان ظاهر است، خوف بر رجا غالب است و قلبی که به مقام جمع بین هر دو رسیده‌اند، تجلی بر حد استوا کرده، در نهایت اعتدال حقیقی بوده، جمع بین همه مکارم اخلاقی می‌کنند. خطاب "انک لعلی خلق عظیم" (قلم: ۴) به رسول اکرم (ص) خود شاهد این حقیقت است.

در مراتب بالاتر کمال آنان که قلبشان تحت تربیت الاهی است حق تعالی قلوب آنها را تصرف می‌کند و غیر را در آن راهی نیست. حاکم بودن حق تعالی بر قلب آدمی، فضایل اخلاقی بسیاری مانند امید، شوق، رغبت، آرامش، غیرت و عدم دل‌بستگی و وابستگی به غیر حق تعالی را در وجود آدمی ظاهر می‌کند. در مقابل، در قلبی که شیطان راه یابد، و به فرمایش علی (ع) شیطان در آن تخم‌گذاری کند و تخم‌ها جوجه شود (نهج/البلاغه، خطبه ۷: ۳۵) فضای وهم و وسوسه غلبه می‌کند و ردایل اخلاقی چون یأس، اضطراب، کفر و شرک بر سر صاحب آن باریدن خواهد گرفت و صحنه قلبش را به شوره‌زاری تبدیل می‌کند که دیگر نمی‌توان میوه نجات را از آن چید و سعادت و شادکامی از وجود انسان رخت بر خواهد بست.

معارفی که قلب دارا می‌گردد معرفت به قدرت و اراده گسترده حق تعالی است که این امر اعتصام را به دنبال خواهد داشت. از نظر عارفان، اعتصام، انقطاع و دل بریدن است. یعنی باید دل را از بستگی به دیگران باز دارد تا اینکه اراده او در اراده خداوند متعال فانی شود و دیگر او را خواسته‌ای نباشد. این اعتصام همراه خود بسیاری از فضایل اخلاقی را به وجود آورده و آموزه‌های گران‌قدری را به همراه خواهد داشت. با این صفت می‌توان نیک‌خویی بر مردمان داشت، به این معنا که با هشیار و غافل، با خلق و خویی باز برخورد کرد و در سایه این مدارا و حسن خلق با آنان از صلح و صفایی دوطرفه بهره جست. در میان این آموزه‌های اخلاقی، که نشان از کرامت آدمی دارند، به خوبی نتیجه گرفته می‌شود که از آن جمله می‌توان از تحمل آزار دیگران و آزار نرساندن به آنها و رساندن رفاه و نشاط و راحتی به اینان و ایثار ایشان با خویش و بهره‌مندی از لذت‌ها نام برد، چنانچه خداوند متعال در تعریف از این انسان‌های به سعادت رسیده می‌فرماید: "و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة" (حشر: ۹)؛ در شدت نیز دیگران را بر خود مقدم می‌دارند.

از شاخص‌ترین اثرات کارکرد معرفتی قلب بر اخلاق آن است که هنگامی که انوار الاهی بر قلب تابش می‌کند، همراه با آن تجلیات و واردات رحمانی، علوم بسیاری بر

قلب افاضه می‌گردد. با این علوم آدمی جهل را، که بدترین رذیله اخلاقی است، از خود دور می‌کند و در سایه علوم ربانی و حکمت الهی به فضایل اخلاقی متناسب با آن متخلق می‌شود.

یکی از زیباترین چشم‌اندازهای تأثیر قلب بر اخلاق که موجب می‌شود آدمی صاحب فضایی ظاهراً متقابل شود و جمع بین دو صفت کند آن است که به هنگام تجلیات اسمائی بر قلب، تروّح و افتخاری عظیم جان آدمی را فرا می‌گیرد، اما تروح بنده و افتخار او به این مطلب است که بنده به صفات مولایش متشرف شده، به سبب تحقق به اسمای حق علوّ منزلت یافته است، ولی در عین حال، هیچ فخرفروشی بر مردم ندارد. زیرا این امر را با مقام عبودیت و تذلل، که لازمه بنده است، در تعارض می‌بیند. لذا به جهت علوّ مقامش افتخار دارد، اما به مردم فخر نمی‌کند و این عزت بندگی در کنار تواضع با خلق از جمله لطایف اخلاق عرفانی است.

چنانچه گفته شد، یکی دیگر از کارکردهای قلب، کارکرد عملی آن است. اعمالی چون حضور، اقبال و ذکر خداوند تعالی اعمالی است که زمینه‌ساز بسیاری از فضایل و ترک بسیاری از رذایل است. آنکه حقیقت خود را قلب یافت، در ارتباط و مناجات با خداوند، حقیقت خویش را حاضر می‌کند و با تمام توجه و حضور قلب به عبادت می‌ایستد و این چنین است که عبادات روح می‌گیرد، مقبول می‌شود و حیات الهی به آدمی ارزانی می‌گردد که ارمغان آن تخلق به اخلاق الهی و نائل شدن به صفات حمیده است. این امر زمینه‌ساز شکل‌گیری آموزه‌های گسترده و متنوعی خواهد شد.

در عرفان اسلامی، به اقبال و توجه قلب به خداوند متعال اهمیت بسیاری داده شده است؛ چراکه اقبال قلب به خداوند موجب اقبال خداوند به آدمی شده، مکارم اخلاقی دیگری را به دنبال خواهد داشت. آرامش، اطمینان، سرور، بسط و جز آن، همه نتایج اقبال خداوند به قلب آدمی است و این همان بشارتی است که امام معصوم به ما می‌دهد که در صورت اقبال قلب مؤمن به خداوند، خداوند نیز به او اقبال می‌کند. امام صادق (ع) می‌فرماید: "وَإِنِّي لِأَحَبِّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مَنْكُم إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ أَنْ يَقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَلَا يَشْغَلُهُ بَأَمْرِ دُنْيَا فَلَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ". (عاملی، ۱۴۰۹: ۶۸۶)

"ذکر" خداوند یکی از اعمال قلبی است که از دیدگاه اهل معرفت بازدارنده از رذایل بسیاری است. رذایل اخلاقی چون بخل، حسد، کینه و غیره همه ناشی از انغمار انسان در غواشی نشئه دنیا و غفلت و ذهول از حق و نور فطرت است. آن هنگام که قلب با

وعظ الاهی، با نور اسم شریف الهادی، بیدار شده و به بالاترین عمل خویش، که ذکر حق تعالی است، مشغول می‌گردد بساط این رذایل برچیده می‌شود. این قلب آدمی است که نعمت‌های الاهی را ملاحظه کرده، به جهت افزونی آن به تقصیر خویش در ادای "شکر" آن همه نعمت توجه می‌کند که خود این توجه و علم فضیلت کمیاب شکرگزاری را به دنبال خواهد داشت.

ذکر و توجه به خداوند تعالی و نعمت‌های او آدمی را دعوت می‌کند به وجوب شکر منعم و طاعت اوامر او، آنچنان که امر کرده و این اطاعت محض و خالص آدمی را از کدورت شهوات و بندگی هوای نفس نجات می‌دهد. این همان تقوایی است که خداوند بشارت داده که به صاحبان آن فرقان و نوری که حق و باطل را از هم جدا سازد عطا می‌فرماید: "ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً". (انفال: ۲۹)

با توجه به کارکردهای قلب می‌توان گفت در اخلاق عرفانی فضایل اخلاقی چون حلقه‌های به هم پیوسته به یکدیگر مدد رسانده، موجب تخلق به اخلاق الاهی گردیده و اوصاف بشری را به اوصاف الاهی تبدیل می‌کند که آن خود نوعی سیر الی الله است؛ و این چنین است که با موصوف شدن به فضایل و کمالات اخلاقی، آدمی به قرب آنکه کل کمالات و خیرات است نائل می‌گردد و این خود بالاترین سعادت برای او محسوب می‌شود. به دنبال چنین تأثیرگذاری‌ای است که اخلاق عرفانی می‌تواند آموزه‌های اخلاقی کامل و کمال بخشی داشته باشد.

از جمله اعمال قلبی، که خود فضیلت بزرگی است، "توبه" است. توبه یکی از خلق‌های پسندیده آدمی است که به برکت آن آدمی بعد از ارتکاب هر آنچه برای او ناپسند است پشیمان شده، آن را ترک می‌کند. توجه به این نکته مهم است که توبه متوقف است بر پشیمانی قلبی و تا قلب زشتی عملی را ادراک نکند پشیمان نشده و توبه نمی‌کند. لذا ادراک قلب برای داشتن چنین خوی آدمی بسیار کارساز است.

پشیمانی از ارتکاب آنچه ناشایسته است آموزه‌ای است که در دیگر رویکردهای اخلاقی نیز به آن توجه می‌شود؛ اما نکته قابل توجه آن است که در اخلاق عرفانی، توبه لایه‌ها و مراتبی در طول هم دارد. نخستین مرتبه آن توبه از زشتی‌هاست، اما در مراتب بالاتر، توجه به زشتی، و آنکه شخص خود را دارای کرامتی بداند که در حال توبه کردن است و یا حتی خود را تائب بداند، این نیز خود گناه دیگری محسوب می‌شود؛ گناهی ظریف و عرفانی.

با نور تنبیه و هوشیاری، قلب از خطرات گناهکاری آگاه شده، برای تدارک آن می‌کوشد نفس را از زنگار گناهان، که از جمله آن ردایل اخلاقی چون ظلم و ستم است، پاک سازد.

از دیدگاه عرفانی، توبه به نهایت کمال خود نمی‌رسد مگر با رسیدن به توبه از هرچه غیر خداست و سپس مشاهده ضعف و نقصان آن توبه و آنگاه توبه کردن از مشاهده نقصان، که این مرتبه لطیف‌ترین و دقیق‌ترین مرتبه این خلق پسندیده است.

در اندیشه عارفان، یکی از دارایی‌های عظیم قلب، محبت کامن و نهفته در آن است و این "عشق" و "محبت" که حبی ذاتی و الهی است در صورت بروز و ظهور به واسطه تهذیب نفس و ریاضت سبب می‌شود انسان از بسیاری تنگ‌نظری‌ها و خودخواهی‌ها رسته، به صفات مقابل آن آراسته گردد. به بیانی واضح‌تر، فضایل اخلاقی فردی و اجتماعی مثل ایثار، تعاون و همکاری و سبقت در خوبی‌ها، محبت به دیگران و عشق‌ورزی همه از قلبی عاشق سامان می‌گیرند. در فعالیت‌های اجتماعی نیز آنچه باعث سامان امور می‌گردد، گرچه در ظاهر نقش عقل است، اما اگر عقل، که خود از شئون قلب است، از عشق و عاطفه و نورانیت قلب بی‌بهره باشد نقش آن تبدیل به نقشی غیرسازنده و در مواردی مخرب می‌گردد.

قلب کانونی انگیزه‌ساز است؛ انگیزه‌ای برای انجام بسیاری از خوبی‌ها و این انگیزه و انجام افعال خیر صفات و مکارم والای اخلاقی را در انسان رشد می‌دهد. قلب کانونی است که انگیزه لازم برای هم‌یاری، نوع‌دوستی، محبت و مانند آن را دارد؛ انگیزه‌ای که عقل و شئون دیگر انسان را برمی‌انگیزد و به کار و فعالیت خاص خود سوق می‌دهد، چراکه محض خرد نمی‌تواند در بسیاری از موارد بدون وام گرفتن از قلب، که انگیزه لازم را ایجاد می‌کند، منشأ اخلاقیات باشد. قلب بی‌ت و حرم خداوند تعالی است. محبت و مودت نیز در قلب آدمی جای دارد که این خود منشأ صفات کریمه‌ای چون فتوت و حیا می‌شود. وقتی قلب آدمی سرشار از محبت خداوند و بندگان او باشد دیگر جایی برای حسادت، کینه، حقد و بی‌شرمی باقی نمی‌ماند و این خود آموزه‌های اخلاقی نابی را رقم خواهد زد.

در *منازل السائرین* برای فتوت سه درجه ذکر شده است: درجه اول آن ترک خصومت و تعافل از لغزش‌های دیگران و فراموش کردن اذیت آنان است؛ درجه دوم آن است که به کسی که تو را از خود دور ساخته نزدیک شوی و کسی که تو را آزار داده اکرام کنی و کسی را که بر تو ظلمی وارد ساخته عذر خواهی؛ و همه این امور را با

طیب نفس و خشنودی کامل انجام دهی، نه با فرو پوشاندن خشم؛ و با گذشت از خطای او و از روی محبت قلبی نسبت به او انجام دهی نه از روی صبر و شکیبایی.

به خوبی روشن است که به دست آوردن چنین فضیلتی با این خصوصیات حاصل نمی‌شود، مگر با قلب وسیعی که جایگاه رحمت خداوند و عشق و محبت انسان به بندگان اوست. داشتن قلبی چنین، علاوه بر آنکه فضایل اخلاقی فردی را به دنبال خواهد داشت بر اخلاق اجتماعی نیز اثر گذاشته، ریشه ظلم و ستم به بندگان خداوند را از بیخ و بن قطع می‌کند.

از دیدگاه اهل معرفت، قلب را حجاب‌های ظلمانی و نورانی فرا گرفته است که با خرق این حجاب‌ها در دریای فنا غوطه‌ور شده، صفات نفسانی به صفات الهی تبدیل می‌شود. در این مرتبه است که آدم خلیفه‌الله می‌گردد و تمام صفات مستخلف عنه، که حق تبارک و تعالی است، در او ظاهر می‌شود. چنین انسانی می‌آموزد که بر همه خلق رحمت و شفقت داشته باشد، مظهر عدالت و سخاوت گشته، حق هر مخلوقی را ادا کند. در این مقام به جهت قرب به منبع کمالات و خیرات، وجود و اعمال و خصلت‌هایش نورانی شده، می‌آموزد که باید موجب برکتی تام بر انسان‌ها باشد و برای خدمت به آنها و به تعالی رساندنشان کمال جد و جهد را داشته باشد.

با نگاهی به زندگی انسان‌ها می‌توان دریافت که بسیاری از رذایل اخلاقی ریشه در نگرش انسان به خود و انسان‌های اطراف خود دارد. زمانی که آدمی ارزش و مقام خود را در آفرینش نشناخت و خود را حقیر و پست پنداشت، و یا پستی‌ها را برای خود شرف انگاشت، به خلقیات حیوانی روی می‌آورد و مانند آنها چند روزی از نعمت‌های دنیا بهره‌مند می‌گردد، اما بهره‌ای همراه با فشار و سختی؛ زندگی می‌کند اما زندگی در هراس و ناامیدی و زخم‌خورده از وسوسه‌های شیطانی.

خویشتن نشناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی
خویشتن را آدمی ارزان فروخت بود اطلس خویش را بر دلخ دوخت

اما در صورتی که آدمی حقیقت خود را، که قلب اوست، بشناسد و جایگاه رفیعش را درک کند و به منزلت خود در عالم پی ببرد، می‌آموزد که باید زندگی انسانی در شأن خود را همراه با تمام مکارم اخلاقی برگزیند و از اینکه چهره‌اش چهره آدمی اما قلبش قلب حیوانی باشد پرهیز کند. آدمی درمی‌یابد که شایسته است ترس، اضطراب، واماندگی و بی‌کسی را کنار گذاشته، به اطمینان و آرامش و سرور روی آورد و در برابر

سختی‌ها نیز با درک عمیق آن، نهال فضایی مانند صبر و تسلیم و تفویض را در وجود خویش غرس کند تا مکارم اخلاقی دیگری را که ثمره این فضایل است دارا شود. یکی از نکات دقیق ارتباط قلب با آموزه‌های اخلاقی، وسعت دید و بلندنظری صاحب قلب است. به عبارت دیگر، صاحب قلب تجلیات گوناگون حق تعالی را در مظاهر گوناگون می‌بیند، از انکار آنها و اعراض از آنها دوری کرده، از تنگ‌نظری در امان است. آنکه صاحب قلب است شاهد است که رحمت الاهی تمام اشیا را فرا گرفته است. لذا هیچ درد و عذابی نیست مگر آنکه در آن رحمت پنهانی نهفته است. زیرا آن امر از قدرت خداوند خارج نبوده، رأفت و رحمت حق تعالی پایان‌ناپذیر است. توجه به این امر، آدمی را به فضایل اخلاقی چون رضا، توکل، سرور و امثال آن آراسته می‌کند و قلبی چنین آراسته مورد اقبال خداوند بوده، به اطمینان و آرامش خواهد رسید. حسن ختام این بحث را به ارتباط قلب با صفات مربوط به قسط و عدل اختصاص می‌دهیم که خود بالاترین آموزه‌های اخلاقی را به دنبال خواهد داشت. انسانی که صاحب قلب است متخلق به اخلاق الاهی است و عدالت را در تمام مراتب آن رعایت می‌کند و به اقتضای استعداد مردم، حقوق آنان را ایفا کرده، حق هر صاحب حقی را ادا می‌کند. هیچ ظلمی در او راه ندارد؛ نه ظلم به نفس خویش و نه ظلم به دیگر نفوس انسان‌ها و در خدمت به آدمیت خویش و دیگران در تلاش است. همان‌طور که قلب صنوبری عدالتی تکوینی دارد که رزق تمام اعضا را مناسب با وضع و شرایطشان به آنها می‌رساند و به ادامه حیات آنها کمک می‌کند، او نیز در نشر عدالت برای خود و دیگران سعی وافر داشته، موجبات کمال و حیات شایسته خود و دیگران را فراهم می‌کند.

نتیجه‌گیری

پس از تبیین عرفانی حقیقت قلب و کارکردها و تأثیر و تأثرات آن می‌توان به نقش قلب در اخلاق عرفانی پرداخت. در اخلاق عرفانی، مهم‌ترین مبنایی که زیربنای آموزه‌های اخلاقی است، مبنایی است که ناظر به نقش انسان در ساختار وجودی انسان است. از منظر اهل عرفان، گوهر اصلی وجود انسان قلب است که از ترکیب روح با نفس منطبعه پدید می‌آید. سر نام‌گذاری قلب، تقلب قلب است در عوالم گوناگون و همین امر موجب می‌شود در صورت قربیت و فعلیت آن، قلب از همه مراحل نفسی عبور کرده، از عوالم عقل بگذرد و به حق سبحانه و مقامات الاهی و اسمای الاهی دست یابد و به مقام خلافت برسد. این خصیصه به علاوه کارکردهای متنوع قلب به همراه تأثیر و تأثر قلب بر قوا و از قوا و شئون خود موجب می‌شود زمینه برای شکل‌گیری آموزه‌های اخلاقی گسترده و ژرف در اخلاق عرفانی پدید آید.

از دیدگاه اهل معرفت، در حقیقت این قلب است که در سیر است و در هر مرتبه‌ای آثار و احکام خاص خود را دارد. هنگامی که قلب در مرحله نفس است صفات مختص نفس که حرص، حسد، بخل و جز آن است، وجود آدمی را فرا می‌گیرد و آدمی را در ظلمتکده نفس زندانی می‌کند که حاصل آن جز بدی، شرارت و دشمنی نیست. اما در صورت سیر قلب، که با یقظه آغاز شده و با توبه و انابه همراه است، ابواب غیب با تابش نور حق بر قلب، و انعکاس آن بر تمام قوا و شئون ظاهری و باطنی، آدمی را به مقام اطمینان رسانده، فضایل اخلاقی بسیاری مانند صبر، شکر، فتوت، حکمت و جز آن به دنبال خواهد داشت.

با عنایت به جایگاه و آفرینش تکوینی قلب و سیر وجودی آن، آموزه‌های اخلاقی با تکیه بر پشتوانه و مبنایی قوی سامان یافته، با ژرفایی که مناسب مقام والای آدمی است شکل خواهد گرفت. این امتیازی است که اخلاق عرفانی در سطحی گسترده از آن بهره جسته است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن عربی، محیی الدین (بی‌تا). *الفتوحات المکیه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن عربی، محیی الدین (۱۳۸۵). *فتوحات مکیه*، ترجمه: محمد خواجوی، تهران: مولی، چاپ دوم.
۴. امام علی ابن ابی طالب (۱۳۸۲). *نهج البلاغه*، گردآوری: سید رضی، ترجمه: محمد دشتی، قم: انتشارات الهادی، چاپ دوم.
۵. آشتیانی، جلال الدین (۱۳۷۲). *شرح مقدمه قیصری*، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم.
۶. آملی، سید حیدر (۱۳۶۸). *جامع الاسرار و منبع الانوار*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
۷. جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۰). *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). *تسنیم (تفسیر قرآن کریم)*، قم: نشر اسراء، چاپ چهارم.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). *تفسیر انسان به انسان*، قم: مرکز نشر اسراء، چاپ چهارم.
۱۰. حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۸). *ممد الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۱۱. خوارزمی، تاج‌الدین حسین (۱۳۶۸). *شرح فصوص الحکم خوارزمی*، تهران: انتشارات مولی، چاپ دوم.
۱۲. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۷۶). *تفسیر المیزان*، مترجم: مکارم شیرازی، تهران: امیرکبیر، چاپ ششم.
۱۳. عاملی، شیخ حر (۱۴۰۹). *وسایل الشیعه*، قم: مؤسسه ال‌ال‌بیت.
۱۴. غزالی، ابوحامد (بی‌تا). *احیاء علوم‌الدین*، ترجمه: محمد خوارزمی، بیروت: دار‌الکتاب عربی.
۱۵. فناری، محمد ابن حمزه (۱۳۶۳). *مصباح الانس*، تهران: انتشارات فجر، با همکاری وزارت ارشاد اسلامی.
۱۶. فناری، محمد ابن حمزه (۱۳۷۸). *مصباح الانس*، تصحیح: محمد خواجوی، تهران: مولی.
۱۷. قشیری، عبدالکریم هوازن (۱۳۸۵). *رساله قشیریّه*، ترجمه: ابو علی حسن ابن احمد عثمانی، تصحیحات: بدیع‌الزمان فروزان‌فر، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. قیصری، داوود (۱۳۷۵). *شرح فصوص الحکم*، تحقیق: حسن حسن‌زاده آملی، قم: بوستان کتاب.
۱۹. کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۸۱). *شرح منازل السائرین*، قم: انتشارات بیدار، چاپ اول.
۲۰. مکی، ابوطالب (۱۴۱۷). *قوت القلوب*، بیروت: دار‌الکتاب العلمیه، چاپ اول، ج ۱.
۲۱. یزدان‌پناه، سید یدالله (۱۳۸۸). *مبانی و اصول عرفان*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی